



25 جنوری 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش پانزدهم)

محاذ جنوبی به سرکرده گی سپهسالار محمدنادرخان:

سالهای متوالی در طول چهل سال سلطنت راجع به فتح "تل" و "وانه" و شهکاری های سپهسالار محمد نادرخان گزارشهای پرآب و تاب و اغلب مبالغه آمیز در مطبوعات کشور به نشر رسیده و حتی استرداد استقلال کشور را مرهون قهرمانی های آن سپهسالار میدانستند. متأسفانه شرایط در آنوقت طوری بود که هیچکس از ترس جرأت نمیکرد درباره واقیعت های آن زبان به کلام بگشاید. اما تحولات بعدی با نشر آثار و اسناد مختلف قدم بقدم پرده از روی حقایق برداشته و این طلسم را شکسته که گویا استرداد استقلال کشور تنها "با یک فیر توپ، آنهم از پشت تپه های بلند بسوی قلعه تل و آتش گرفتن کاهدان آن قلعه" بدست آمده باشد، بلکه برعکس برای نیل به این هدف بزرگ ملی لازم بود تا راه دراز و پرجنجال سیاسی را طی کرد که شرح مکمل آن در بسا کتب و آثار محققان تاریخ معاصر کشور اعم از داخلی و خارجی در این چند دهه اخیر به نشر رسیده است.

در این مبحث بر علاوه گزارش جریان جنگ در محاذ جنوبی کوشش میشود که به جواب بعضی سؤالیهای ضمنی نیز پرداخته شود، از جمله اینکه چرا نشریه رسمی دولت امانی "امان افغان" پیهم اخبار مبالغه آمیز جریان جنگ را در محاذ جنوبی به نشر می رسانید و گزارشگر اصلی این اخبار کی بود؟ چرا شاه امان الله مناراستقلال را به افتخار سپهسالار محمد نادرخان بنیاد گذاشت؟ چرا سپهسالار از اعلام متارکه با انگلیس ناخشنود بود؟ چرا شاه امان الله به درخواست محمدنادرخان جهت اشتراک در کنفرانس صلح جواب منفی داد و بعضی سؤالیهای دیگر؟

در ارتباط با موضوعات فوق البته کتب و مآخذ متعدد با نگاه های متفاوت به نشر رسیده که بعضی زیر تأثیر حکومت های بعدی پس از سقوط سلطنت امانی نوشته شده از جمله کتاب "نادر افغان"، "یادداشت های من" و تعدادی دیگر، و بعضی ها هم با ملاحظه شرایط حاکم بحث را بیشتر برمسائل حاشیوی موضوع متمرکز ساخته اند که ذکر همه بر طول کلام می افزاید. اما در جوار این همه آثار، یکی هم کتابی است که نویسنده آن شخصاً در محاذ جنوبی حضور داشته و همیشه در معیت سپهسالار و نیز به حیث یک شخص بسیار معتمد و نزدیک او بوده و سالها بعد خاطرات خود را نوشته است که با مطالعه آن میتوان به واقیعت های عینی جریان رویداد ها در این محاذ پی برد و در قبال آن به سؤال های جواب نیافته در دیگر آثار بطور قناعت بخش دست یافت. این شخص همانا ظفر حسن ایبک نام دارد که یکی از اعضای فعال حکومت مؤقت هند و جزء کسانی بوده که در کابل برای آزادی هند از استعمار انگلیس تحت نظر مولانا عبیدالله سندی فعالیت میکردند. ظفر حسن ایبک خاطرات خود را تحت عنوان "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان" به احتمال قوی در اواخر عمر به زبان اردو نوشته و آنرا محقق محترم فضل الرحمن فاضل، جوان دانشمند و پرکار افغان به دری ترجمه نموده که تا حال پنج بار با اضافات جدید تحشیه و چاپ شده است. یک نسخه چاپ سوم (سال 2009م) این کتاب را حین سفر خود در کابل بدست آوردم و به دقت مطالعه

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

کردم و با مطالب مهمی برخوردارم که اینک بعضی قسمت های آنرا در ارتباط با رویدادهای جنگ استقلال در محاذ جنوبی به حیث یک سند معتبر و آنهم بوسیله شخصی که در همه صحنه های آن جنگ حضور داشته و نیز از معتمدان و دوستان سپهسالار محمدنادرخان بوده است، ذیلاً با ذکر صفحات آن مربوط به فصل "جنگ استقلال" تقدیم میدارم و با سایر مباحث کتاب و نیز تحشیه های مترجم محترم کاری ندارم. امیدوارم که خوانندگان گرامی به عبارات و نکات مهم ذیل در زمینه به دقت عطف توجه نمایند، بخصوص بر پراگرافهای اخیر آن:

ظفرحسن ایبک می نویسد: «سردار محمدنادرخان وقتی که بطرف محاذ جنوبی حرکت میکرد، از من خواست تا او را همراهی کنم، اما من در جواب گفتم: این کار تنها بعد از اجازت مولانا صاحب [مولانا عبیدالله سندی که به حیث وزیرحکومت مؤقت هند به کابل پناهنده شده بود و ظفرحسن ایبک نویسنده کتاب فوق الذکر بحیث سکرتر حکومت مؤقت هند در کابل به صفت پناه گزین اقامت داشت - کاظم] ممکن است. من وقتی که این خواهش سپهسالارنادرخان را به مولانا صاحب یادآور شدم، برایم گفت: "توعوض جواب دادن بایست فوراً خواسته او را انجام میدادی."» (صفحه 160)

«سردار محمدنادرخان همراه با سه غند پیاده، چهار عراده توپ کوچک که بر بالای قاطر بار می گردید، دوتوپ هویتزر Howitzer جرمنی و یک دسته از نیروهای ارگ شاهی کابل را ترک گفت و به شهرگردیز که مرکز ولایت جنوبی است، رهسپار گردید. روز بعد من برای اخذ تفنگ و مرمی درخواستی تقدیم داشتم و سه روز بعد سوار بر اسب حکومتی عازم گردیز گردیدم و در آنجا با سردار محمدنادرخان ملاقی شدم. او از دیدن ناگهانی من زیاد خرسند گردید.» (صفحه 160)

«چند روز بعد از رسیدن غندهای کابلی به گردیز، تقسیمات شروع شد: اعزام یک غند به وزیرستان و اعزام دو غند به پیوار فیصله گردید، اما آنها بخاطر تحریک بعضی از افسران شریر [؟] در برابر سپهسالار نادرخان و برادرانش علم مخالفت برافراشتند و سپهسالار را قاتل امیر حبیب الله خواندند و بغاوت در برابر آنان، بار دیگر چنگ و دندان نمود. اما سپهسالار با بسیار هوشیاری و دوراندیشی فتنه را خاموش ساخت زیرا اگر او چنین نمیکرد، بار دیگر آن سپاهیان او را در اسارت می آوردند و شاید هم او را به قتل می رساندند.» (صفحه 160)

«در این وقت سران قبایل افغان به گردیز آمدند و به خدمت سپهسالار مشرف شدند و آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشتند. به این ترتیب در پهلوی نیروهای منظم حکومتی، رضاکاران افغان و عده ای از مهاجران گردآمدند. از طرف حکومت افغان اسلحه، مرمی، باروت، مواد خوراکی و پول نقد تهیه و جهت ارسال به گردیز آماده گردید. افراد یادشده به قبایل جنگجو منسوب و تعداد ایشان از سپاهیان نیروهای حکومتی بیشتر بود، اما طوریکه بعداً در میدان عمل ثابت شد، این مردم به دسپلین عسکری باور نداشتند و از همین رو در میدان جنگ از ایشان سودی عاید نگردید... قبایل منگل و جدران از جمله قبایل مشهور افغان بودند، سرکرده قبیله جدران ببرک خان نام داشت که همراه با فدائیان خود به گردیز آمد و در قلعه گردیز مهمان سپهسالار بودند.» (160 - 161)

«سردار محمدنادرخان تقریباً 20 روز در گردیز اقامت کرد، هدف ازین قیام آمادگی رزمی و گفتگو با سران مختلف قبایل بود تا معلوم کند که به چه تعداد افراد رضاکار را میتواند فراهم کند و به چه تعداد را میتواند به میدان جنگ اعزام دارد و بایست چقدر کمک مالی با ایشان کرد. بر علاوه باید او این مدت را در گردیز سپری می نمود تا سردار عبدالقدوس خان به قندهار مواصلت می ورزید و آمادگی نظامی می گرفت. صالح محمد خان قبل از همه به محاذ خود رسیده بود. آمادگی های او به آسانی

سروصورت یافته بود، زیرا فاصله میان کابل و جلال آباد کوتاه بود و وسایل جنگی هم به آسانی و بزودی به او می رسید.» (162)

«در آگاز ماه می 1919 سپهسالار محمدنادر خان قبل از ترک گردیز، برادرش شاه ولی خان را به فرماندهی شهر "ارگون" منصوب و او را بدانصوب اعزام داشت، همزمان با آن برای انگیزه آفرینی جهت اشتراک در جهاد بردار کوچک حضرت صاحب شوربازار [؟] از طرف امیرامان الله خان فرستاده شد تا مردم را به جهاد فراخواند، اما بعدهای معلوم شد که او جز به شکم پروری خودش، کار دیگری در میان مردم و مریدانش انجام نداد [؟]... سپهسالار برادرش شاه محمود خان را به فرماندهی محاذ "پیوار" مقرر داشت و عبداللطیف مهاجر را به معیت او فرستاد... روز دیگر سپهسالار همراه با نیروهای رزمی اش گردیز را ترک گفت و بسوی سرحد رهسپار گردید، بقیه اردوی شاهی و اندکی پیش از سپاهیان یک غند، دوتوپ هویتزر جرمنی را که افغانها آنرا توپ های "هژده پنی" می خوانند و چهار پایه توپ قدیمی که بر قاطر حمل میگردید، این لشکر را همراهی میکرد.» (164)

«لشکر پس از طی گردیز جهت سپری کردن شب، خیمه های خویش را نصب کردند، خیمه سپهسالار بسیار بزرگ و از سه حصه تشکیل یافته بود. او خود در حصه ای که بطرف راست ورودگاه خیمه قرار داشت، استراحت میکرد. از حصه میانی آن محافظش بهره داری میکرد و حصه طرف چپ آن برای استراحت من تعیین گردیده بود. تا قبل از رسیدن به نبردگاه "تل" در طول راه همین رسم معمول بود... سپهسالار بر من اعتماد کرد و مرا در خیمه خویش جای داد و من ممنون او هستم و به اساس مهربانی او بود که افسران افغانی بر من اعتمادشان حاصل گردید و من اعتبار بیشتر کسب نمودم. بعدها اگر از جمله آن افسران می خواست تقاضایی از سپهسالار نماید، از طریق من عریضه شان را به سپهسالار تقدیم میداشتند... در این مرحله من جهت گزارش از حالات جنگ در هر هفته دوسه مقاله می نگاشتم و جهت چاپ به "سراج الاخبار" [آنوقت سراج الاخبار دیگر چاپ نمی شد، بلکه جای آنرا "امان افغان" گرفته بود] می فرستادم و به این وسیله مردم در کابل از حالات سنگرگاه ها اطلاع می یافتند و در حقیقت من به حیث خبرنگار افتخاری نیز وظیفه انجام میدادم. اما نوشته های من از زیر نظر سپهسالار می گذشت.» (165)

«لشکر همه روزه به سیر خود ادامه میداد تا اینکه شش روز بعد به "متون" که مرکز ولسوالی خوست است رسید. پس از سپری کردن یک شب در آنجا به ما خبر رسید که جنرال صالح محمد خان بدون استشاره با مولانا صاحب که از طرف حکومت افغانی به آن حکم داده شده بود، در تورخم بالای چشمه متنازع فیه که در مرز افغانی در ابتدای دره خیبر قرار دارد، حمله کرده است و مجاهدین همراه او بر "لندی کوتل" تسلط یافته، پشاور را محاصره کرده اند. اگرچه شنیدن این خبر از یک طرف موجب مسرت ما گردید اما از طرف دیگر به ما این اندیشه پیدا شد که جنگ در محاذ جلال آباد وقتی آغاز شده که هنوز لشکر محاذ جنوبی در فاصله سه چهار روز قرار دارد و در عین حال فرمانده محاذ سمت غربی تا اکنون به قندهار نرسیده است. این عمل پلان رزمی طرح شده را سراسر برهم میزند و انگلیس بصورت جدا جدا بر همه محاذ ها حمله برده لشکر افغانی را شکست میدهد. همراه با این اندیشه این حرف نیز موجب قلق [نگرانی واضطراب] محمدنادر خان شد که قبل از حمله او به هندوستان، صالح محمد خان که زمانی معاون او بود، بر اوسبقت جسته است.» (166)

«روز دیگر به "متون" رسیدیم، سپهسالار تصمیم گرفت تا ده روز در آنجا سپری کند و در آن ده روز به تهیه حیوانات بارکش که جهت رسیدن به محاذ ضروری بود، پرداخت و وقتی ما در متون بودیم

خریبه ای [نقشه و پلان محاربه‌ی] که مبین موقعیت لشکر انگلیسی بود، بدست سپهسالار رسیده بود، خریبه مربوط تل بزرگتر بود، بخش این خریبه نظامی که به تل ارتباط داشت، انلارج [بزرگ] شده بود که تفصیلات مواقع کوچک آنهم به خوبی به نظر میرسید و در آینده جنگ این خریبه به لشکرهای افغانی بسیار کارآمد ثابت شد.» (167) [اینکه این نقشه مهم استراتژیک "تل" را با جزئیات آن کی و چگونه به سپهسالار رسانیده بود، خود یک سؤال مهم است، مگر آنکه انگلیسها خود شان این کار را کرده و سپهسالار را از جزئیات موضوع آگاه ساخته باشند - کاظم]

«درمتون روزدیگر به ما اطلاع رسید که قبایل وزیر و مسعود بر "وانه" و سایر حصارهای انگریزی حمله کرده است، ملیشپای سرحدی مقیم در وانه قلعه را خالی کرده، برخی به خانه های خود برگشته اند و تعدادی هم به نزد سردار شاه ولی خان رفته و برای اواسلحه خویش را تسلیم داده اند. قبایل وزیر و مسعود همچنان لین های تیلوفون و پایه های آنرا ویران نموده سبب هراس و بیم آنان شده اند، سپاهیان ملیشیا و مجاهدین سرحدی پس از این درهمی و برهمی جهت اخذ انعام به [طرف] افغانستان آمدند.»

«درمتون از آمدن ما سه روز سپری می شد که از طریق کابل از اوضاع دگرگون محاذ جلال آباد بصورت رسمی اطلاع آمده برای ما آشکار گردید که صالح محمدخان قبل از اینکه از طرف کابل اعلان جنگ صورت گیرد، در تورخم بریک چشمه متنازع فیه به تاریخ 2 می 1919م با انگریزها به جنگ آغاز کرده است. انگریزها طیاره ای را فرستاده بر لشکر او دو بم ریخته اند که به این ترتیب پاهای او زخمی گردیده است و صالح محمدخان "پای ما شهید شد" گفته سنگر را ترک و به قسمت "دکه" عقب نشینی کرده است و لشکر خود را بدون سر و سردار یافته میدان را ترک گفتند. نیروهای پیشقراول انگلیسی آنها را تعقیب کرده و دکه را متصرف شدند. مردم جلال آباد از این شکست گمان کردند که حکومت سرنگون خواهد شد. از همین رو آنها به شهر جلال آباد آمده به چور و چپاول پرداختند.... همراه با این خیر رسمی، امیر صاحب سپهسالار محمدنادرخان را نیز فرمان داده بود که فوراً حرکت کرده به هندوستان حمله نماید تا نیروهای انگلیسی از دکه پیشروی نکرده به جلال آباد تسلط نیابند.» (168)

«با اطلاع از این خبر سپهسالار و همه افراد همراز او که من نیز در جمله بودم، نهایت متأثر گردیدند، زیرا ازین قضیه برمی آمد که همه برنامه های جنگی با خاک یکسان شده است. اما این خبر از سایر لشکریان، افسران و کارمندان ملکی بصورت کامل پنهان نگهداشته شد و روز دیگر به لشکر فرمان داد تا به سوی مرز حرکت نمایند.»

«قراین میرساند که انگلیسها در آن روزگار، کاملاً حواس باخته بودند، آنها نه اطلاعات مقدماتی از نقل و حرکت لشکر افغانی داشتند و نه بوسیله جاسوسان خود از حالات اصلی افغانستان می توانستند معلومات بدست آورند و بخاطر شورش در پنجاب دست و پای خود را گم کرده بودند، ورنه اگر اندک از جرأت کار میگرفتند، می توانستند بعد از تسلط دکه، جلال آباد را به آسانی متصرف کردند و در وقتی که سپهسالار سوی محاذ سمت جنوبی به حرکت شروع کرد، می توانستند براو نیز حمله کنند و لشکر او را شکست دهند، زیرا لشکر افغانی نه کدام تجربه جنگی داشت و نه از دسپلین و نظم و نسق نظامی در میان شان نام و نشانی بود. قرارگاه های ملیشپای سرحدی که با افغانها همکاری خود را اعلان کردند، باعث هراس بیشتر انگریزها گردید.» (169) [انگلیسها از همه جریانها آگاه بودند، ولی حمله به جلال آباد را لندن اجازه نداد، زیرا این حمله جنگ عیار را با افغانستان معنی

میداد و وزیر دولت انگلیس در امور هند بر جدیت پیشنهاد ویسرای هند شرح و تفسیر داده گفت: این اقدام سبب جنگ می‌گردد و چنان اقدام برتانیه را در افغانستان برای مدت طولانی مصروف می‌سازد و عساکر برتانیه در میان آتش حملات خصومت آمیز قبایل خواهد سوخت.....، دیده شود آدامک [141]

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ